

ماهنامه علمی^۱

سبک شناسی و تحلیل متون نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق)
سال سیزدهم - شماره هشتم - آبان ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۴

نیروهای اهریمنی در شاهنامه و تظاهرات آنها

(ص ۲۱۸-۱۹۳)

محمد رضا میری^۲ (نویسنده مسئول)، عمر صفر^۳

تاریخ دریافت مقاله: اسفند ۹۸ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: خرداد ۹۹

چکیده

مابعدالطبیعه در شاهنامه، در یکی از چشم‌اندازها، به شکل جدال نیروهای خیر (ایزدی) و نیروهای شر (اهریمنی) پدیدار شده است. از همین روست که در اغلب داستانهای شاهنامه رد پای یکی از این نیروها به شکلی آشکار دیده میشود. نیروهای اهریمنی، که موضوع بحث حاضر است، در شاهنامه عبارتند از: اهریمن، ابلیس، دیو، جادو (جادوگر) و اژدها. اغلب این پدیده‌ها با اتکا به نیروی مافوق بشری ضرورت میتوانند تغییر شکل داده و خود را به شکلی دیگر و عموماً دلخواه (از قبیل زن فریبا) در بیاورند و به فریب دادن و بیراه کردن شخصیت‌های قصه بپردازند. همه این پدیده‌ها با همه قوت و قدرتی که دارند، سرانجام بردست پهلوانی، که بی‌بهره از نیروهای ایزدی و خیر نیست، از بین می‌روند و جهان، تا تظاهر بعدی این نیروها، در صلحی نسبی بسر میبرد. نکته قابل توجه این است که هرچه از آغاز شاهنامه بسمت بخش‌های تاریخی (پایان شاهنامه) پیش می‌رویم، تغییری نسبتاً مهم در نوع نیروهای اهریمنی بوجود می‌آید؛ مثلاً در بخش تاریخی، برخلاف بخش‌های اساطیری و پهلوانی، خبری از دیو و اهریمن و ابلیس نیست و اژدها، و بعضاً جادوگر، نماینده کامل نیروهای اهریمنی شده است.

کلیدواژه‌ها: مابعدالطبیعه، شاهنامه، اهریمن، دیو، ابلیس، اژدها، جادو

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده اند.

۲- دانش آموخته دانشگاه ملی دولتی تاجیکستان (miri.m5571@gmail.com)

۳- استاد دانشگاه ملی دولتی تاجیکستان (Umar-safar@mail.ru)

Demonic forces in the Shahnameh and their demonstrations

Mohammad Reza Miri^۱, Umar Safar^۲

Abstract

Metaphysics has appeared in the Shahnameh, in one of the perspectives, in the form of a conflict between the forces of good (Divine) and the forces of evil (the devil). That is why in most of the stories of Shahnameh, the footprints of one of these forces are clearly visible. The demonic forces that are the subject of the present discussion in the Shahnameh are: the devil, the satan, the demon, the sorcerer, and the dragon. Most of these phenomena can be transformed by relying on the superhuman force and transforming themselves into another and generally desirable form (such as a deceitful woman) and deceiving and misleading the characters in the story. All these phenomena, with all their strength and power, will eventually be destroyed by the hero, who is not without the help of the divine and good forces, and the world will live in relative peace until the next manifestation of these forces. It is noteworthy that as we move from the beginning of the Shahnameh to the historical parts (the end of the Shahnameh), there is a relatively significant change in the type of demonic forces. , for example, In the historical section unlike the mythological and heroic sections, there is no mention of demons, devils, or the daemon, and the dragon, and sometimes the sorcerer, has become the perfect representative of the demonic forces.

Keywords: metaphysics, Shahnameh, devil, demon, devil, dragon, magic

۱ - Graduated from Tajikistan State University (miri.m5571@gmail.com)

2 - Professor at the Tajik State National University (Umar-safar@mail.ru)

۱. مقدمه

بخشی از زندگی بشر، لابد از آغاز حیات بشر، متوجه اموری ماورای عالم ماده بوده است؛ کوشش انسان نخستین در کشف روابط حاکم بر جهان و توجیه پدیده‌های ناشناخته او را ناچار از طبیعت فراتر برد و درگیر ابعاد مابعدالطبیعه جهان کرد. با پیشرفت دانش بشر، بخشی از اموری که زمانی در حوزه مابعدالطبیعه قرار داشت به حوزه محسوسات وارد شد، اما بخشی دیگر همچنان راه خود را در آن حوزه ادامه داد و با مسامحت نسل‌های گوناگون گسترش یافت. بسیاری از این پدیده‌ها به شکل اساطیر در ذهن جمعی نوع بشر جایگیر و در مراحل بعد وارد قصص و افسانه‌ها شدند. ویژگی عام این روندهای فراواقعی، چنانکه گفته‌اند، فقدان قانونمندی طبیعی، عدم تبعیت از هنجارهای منطقی و نیز جبر حاکم بر آنهاست (از رنگ گل تا رنج خار، ۵۴۱).

شاهنامه، بعنوان مهمترین متن حماسی زبان فارسی، تجلیگاه عمده همین رخدادهای مابعدالطبیعه است. اسطوره‌ها، علیرغم اینکه عمدتاً ریشه‌هایی مستحکم در وقایع مادی و تاریخی حیات بشر دارند، با این حال همواره پهلوی به پهلوی مابعدالطبیعه حرکت میکنند. از همین روست که شاهنامه، حتی در بخش‌های تاریخی نیز بطور کامل از این حوزه جدا نشده و نشانه‌های متعددی از عناصر مابعدالطبیعی را نشان میدهد. شاهنامه، مانند اغلب متون کلاسیک و خصوصاً اساطیری، در دیدگاهی کلان، عرصه نبرد نیروهای خیر و شر است و بهمین دلیل پدیده‌های مابعدالطبیعی شاهنامه، در دو بخش عمده «خیر» و «شر» دربرابر هم صف‌آرایی کرده‌اند. نیروهای خیر از قبیل سروش و ایزدان (و حتی پهلوانان و شاهان نیک‌نهاد) در برابر نیروهای شر از نوع اهریمن و ابلیس و جادوگر و اژدها (و پهلوانان و شاهان بیدادگر) در سراسر شاهنامه دیده میشوند؛ این نیروها بترتیب وابسته ایزد و اهریمن هستند و میتوان آنها را نیروها/پدیده‌های ایزدی یا اهریمنی لقب داد. ما در این مقاله میکوشیم نیروهای شر و اهریمنی شاهنامه را استخراج کنیم و در چند مرحله نشان دهیم که اولاً این پدیده‌ها اغلب به چه اشکالی وارد داستان میشوند و تظاهرات مختلف آنها کدام است؟ ثانیاً ویژگی‌های عمده این پدیده‌ها، که آنها را از حوزه امور ایزدی خارج میکند چیست؟ و ثالثاً هر کدام از این پدیده‌ها به چه صورتی از بین میروند.

۲. مظاهر نیروهای شر و اهریمنی در شاهنامه

۱،۲ اهریمن

اهریمن مهمترین مظهر نیروی شر در جهان‌بینی ایران باستان است؛ از اهریمن، که درست نقطه مقابل نیروهای ایزدی و خیر است، با عنوان راهنمای بدیهاست، چنانکه یزدان راهنمای نیکی است (برهان قاطع، ذیل اهریمن). این کلمه از دو جزء تشکیل شده: جزء

اول بمعنی پلید و خبیث و جزء دوم بمعنی روح است؛ روی هم یعنی «روح پلید، خرد ناپاک» (راهنمای زبانهای باستانی، ۱۲۵). در بندهشن (۱۲۲)، در توصیف اهریمن، آمده: «گوهر اهریمنی سردوخشک، جای تاریک و گنده در برابر (جهان) بالا پیداست». البته شخصیت اهریمن از اوستا و متون پهلوی گرفته تا آنچه در شاهنامه به تصویر کشیده شده، تغییراتی هرچند کوچک داشته است، ولی بهرحال همواره بعنوان نیروی شر برابر نیروی خیر شناخته شده است؛ مثلاً در اوستا حضور اهریمن با ویرانگریهای او ترسیم میشود و با ناتوانی و گریزش به دوزخ در رستخیز پایان مییابد (مینوشناسی اهریمن، ۱۲۷).

اما ویژگی اهریمن در اوستا و متون پهلوی (که در شاهنامه چندان پررنگ نیست) سرشت و بُن جداگانه او از سرشت و بُن اورمزد است که بنوعی همان باور به ثنویت (دوگانگی) است. این دوگانگی در تاریکی و روشنی و بعبارت دیگر در «انگرمینو» (اهریمن) و «سپندمینو»، تجلی یافته‌اند؛ هرچند در مزدیسنا هر دو زاده اهورامزدا تلقی شده‌اند، اما باور به دوگانگی شکل میگیرد.

در گاتها، از دو بن نیک و بد ناسازگار در آغاز سخن رفته است؛ در بندهشن نیز همزمان با اهریمن و اورمزد آشنا میشویم. اورمزد در روشنی بیکران است و اهریمن در تاریکی بیکران و بیخبر از اورمزد؛ تا اینکه اهریمن حرکت میکند و به مرز روشنان میرسد و این سرآغاز نبرد خوبی و بدی است (ناسازگاری سیمای اهریمن و دیوان، ۱۱).

اما ویژگی مشترک اهریمن در دوره‌های مختلف این است که او تن مادی ندارد؛ اما تن مینوی او تغییر شکل مییابد و به چهره‌های مختلف درمیآید (چنانکه در مقاله با ذکر نمونه بدان پرداخته خواهد شد)؛ البته اهریمن نمیتواند هرکاری انجام دهد و توانای مطلق نیست، اما به ناتوانیهای خود میاندیشد و از اینرو بر آن میشود که به اورمزد حمله کند (همان، ۱۱).

در اوستا و متون پهلوی، اهریمن با آفریدگانش برابر اورمزد قرار میگیرد، اما در شاهنامه اهریمن آفریده‌ای ندارد و صرفاً رهبر دیوان است و برابر آدمیان میایستد و همه پلیدیها، از خود اهریمن گرفته تا «خرفستران»، آفریده اورمزد هستند. در ضمن در شاهنامه، اهریمن منشأ ازلی و ابدی هم ندارد (همان، ۱۷).

در شاهنامه در مواردی از واژه‌های «ابلیس» و «دیو» در معنا و مفهوم اهریمن استفاده شده است؛ مثلاً ضحاک به اهریمن که خوالیگر اوست، اجازه میدهد تا شانه‌هایش را ببوسد:

بفرمود تا دیو چون جفت اوی / همی بوسه داد از بر سفت اوی (همان، ۱۴)

بهرحال اهریمن در شاهنامه، بهر شکلی که ظاهر شود، با خدا و نیکیها در تعارض است. او ضد ایزد و فره ایزدی است، اما هرگز نیرویی همعرض خدا دانسته نمیشود (همان، ۱۸).

اهریمن و صورتهای مختلف آن، و ترکیبات مرتبط با آن، در شاهنامه ۱۰۷ بار بکاررفته است (موجودات اهریمنی، ۵۹). در این میان «اهرمَن»، با ۹۹ مورد، بیشترین کاربرد را به خود اختصاص داده و دو صورت دیگر (آهرمن و اهریمن) تنها ۸ بار در این متن آمده‌اند (همان). برخی محققان از این بسامد به این نتیجه رسیده‌اند که احتمالاً «اهرمَن» تلفظ خراسانی این واژه در زمان فردوسی بوده است (همان، ۶۳)، اما از آنجا که مسئله وزن و حتی کتابت نیز در این امر بی تأثیر نیست، باید در چنین اظهار نظری اندکی با تأمل نگریست.

۲.۲ جادو

از دیگر جنبه‌های اهریمنی در شاهنامه جادو است؛ جادو، که در متون قدیم اغلب بمعنی جادوگر است، با اعمال نفوذ و سرایت قدرت و کسب نیرو، قدرتبخش تصور می‌شد؛ پس جادو برای قراردادن پدیده‌های طبیعت در زیر سلطه انسان به صیانت فرد در برابر دشمنان و خطرات و قدرت بخشدن به او بکار گرفته می‌شد. جادو مستقیماً در امور جهان تأثیری نداشت، اما بطور غیرمستقیم مؤثر واقع می‌شد، زیرا انسان را امیدوار و بیباک می‌ساخت، دشوار را به چشمش آسان مینمود و او را به تسخیر عملی واقعی برمیانگیخت. فروید (توتم و تابو، ۱۰۸) این امر را محصول نیاز بشر به استیلا بر طبیعت و شاید احساس ناتوانی در برابر آن دانسته است.

آنچه در شاهنامه جادو (جادوگر) را بعنوان یک نیروی اهریمنی به تصویر میکشد، مواجهه رستم با جادوگری است که به هیئت زن زیبایی درآمده است تا او را بفریبد، اما چون رستم نام یزدان را بر زبان جاری میکند، چهره اهریمنی او نمایان میشود. چو آواز داد از خداوند مهر/ دگرگونه‌تر گشت جادو به چهر

۳.۲ دیو

دیوان ظاهراً گروهی ازخدایان آریایی بوده‌اند که با آمدن زرتشت طرد شده، مورد بیمهری قرار گرفتند.

در متون مزدایی، دیوان موجوداتی مینوی هستند. مینو دنیایی است که موجودات آن در حالت نادیدنی، ناپسودنی و بدون تن هستند. آفرینش در این دنیا بدون اندیشه، ناگرفتنی و بیجنبش است و سه‌هزار سال به درازا میکشد. اورمزد و اهریمن نخست آفرینش خود را در حالت مینون می‌آفرینند. آفریدگان اورمزدی از حالت مینو به گیتی میرسند، اما اهریمن و آفرینش او در حالت مینو باقی میمانند و از آنجا که نادیدنی، ناپسودنی و بدون تن هستند، هستی ندارند و در نیستی به سر میبرند (مینوشناسی اهریمن، ۱۲۸).

البته پیش از زرتشت، گویا دیوها در هیئت مردان در زمین به آزار مردم میپرداخته‌اند، اما زرتشت با خواندن دعای «اهون وئیره» آنها را در زمین پنهان میسازد. دیوان خوی تبا

دارند و سمت نیکویی، گرایش ندارند و در گاتها آمده است که با اختیار خود، بدی را برگزیدند (ناسازگاری سیمای اهریمن، ۱۸).

اما در شاهنامه دیوان به دو دسته مادی و معنوی تقسیم شده‌اند. دیوان مادی بیشتر در دوره اساطیری و حماسی حضور دارند؛ فکر میکنند و میتوانند بنویسند. برای جمشید کاخ ساختند و سیصدسال در خدمت او بودند. آنها نیز توانایی تغییر چهره دارند، حتی در داستان اکوان دیو، او خود را بشکل باد درمی‌آورد.

در دوره تاریخی شاهنامه، حضور مادی دیوان کم میشود؛ چرا که واقعگرایی در پردازش روایت، از نقش آنها میکاهد و بیشتر با شخصیت‌های انسانی روبرو میشویم (همان، ۲۲). از میان دیوان متون مزدایی، سه دیو رشک، آز و خشم در شاهنامه نمود بیشتری دارند. فردوسی دیو را چنین معرفی میکند:

تو مر دیو را مردم بد شناس / کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

هرآن کو گذشت از ره مردمی / ز دیوان شمر، مشمرش آدمی (همان، ۲۱).

دریشت‌های اصلاح‌شده‌ای که بدست ما رسیده، از دیوان بعنوان موجودات زیانکار یادشده، اما واژه دیو در آغاز به «ایزدان فروغ» در آیین میترا اطلاق میشد^۱ و بدین سبب است که در گاهان، دیوان، خدایان دشمنی، اعمال دنیایی بدی و ایزدانی که زرتشت الوهیت آنان را منکر گردیده، قلمداد میشوند (آفرینش زیانکار، ۶ و نیز، «دیوها در آغاز دیو نبودند»، ۱۸). در شاهنامه دیوان میتوانند تغییر شکل بدهند و بهمین دلیل گاه بشکل انسان (مثلاً زن جادو) و گاه بشکل حیوان (مثلاً گرگ و شیر و...) ظاهر میشوند. از صفات مهم دیوان وارونگی است؛ آنها هم بصورت مذکر و هم بصورت مؤنث وجود دارند (گرچه اغلب مذکر هستند). از جمله دیوهای معروف در اسطوره‌های ایرانی که اغلب متون از آن بعنوان دیو مؤنث یاد میکنند، پری است. تعداد دیوان نیز همانند تعداد ایزدان فراوان است. در مجموع دیوان از نماینده‌های اصلی نیروهای شر در شاهنامه هستند؛ فردوسی هرجا از شرارت و گمراهی و دوری از عدالت و خروج از دین سخن میگوید، این را به دیو نسبت میدهد. فخرفرشی و از من و ما دم زدن را سرآغاز بداندیشی و بداندیشی را از عوامل پدید آمدن «کیش اهریمنی» میداند (در مدرسه حکیم توس، ۶۵).

۴.۲ ابلیس

از ابلیس، بعنوان یکی دیگر از مظاهر شر، در شاهنامه ۱۴ بار سخن به میان آمده است. چند مورد از مهمترین وقایع شاهنامه (از جمله در داستان پادشاهی ضحاک و کیکاووس)

۱- این واژه در هند باستان نیز بمعنی فروغ و روشنایی و نام خداست (عفی، ۱۳۷۴: ۵۲۲).

مستقیماً معلول حضور ابلیس است (متن مقاله). گفته‌اند که در شاهنامه، بعد از داستان ضحاک، از ابلیس به نام اهریمن یاد میشود (فرهنگنامه شاهنامه، ۲۴).

۵.۲ اژدها

اژدها در شاهنامه نیز، مانند اوستا، موجودی است اهریمنی؛ برپایهٔ توصیفات فردوسی اژدها بسیاریارنیرومند، زهرآگین و خطرناک است و از دهانش دمی گرم چون آتش بیرون میزند. این موجود در داستانهای زیادی از شاهنامه ظاهر شده و کشتن وی بر دست پهلوانان از امتیازات مهم پهلوانان بزرگ تلقی میشود. کشندهٔ اصلی اژدها در اساطیر ایرانی گرشاسپ، فریدون و سام نریمان هستند. یادآوری این نکته بیفایده نیست که اژدها در اوستا جانور بزرگ و مهیب و اهریمنی است و اغلب شاخی دارد. در نقوش و حجاریهای تخت جمشید، جانورانی با شاخ، پر و بسیار زشت‌پیکر وجود دارند که داریوش با دست چپ شاخ جانور را گرفته و با دست راست دشنه‌ای را در پهلوی جانور فرومی‌کند و این تصاویر یادآور همان نماد پیروزی معنوی شاه در برابر نیروهای اهریمنی است (یسنا، ۱۶۳).

در همین چشم‌انداز باید به نکته‌ای توجه کرد و آن تفاوتی، هرچند مختصر، در نوع نیروهای اهریمنی در بخشهای مختلف شاهنامه است. بطور خلاصه میتوان گفت، مثلاً «دیو» اغلب در بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه دیده میشود (در بخشهای آغازین شاهنامه و بعدها، خصوصاً در لشکرکشی کیکاووس به مازندران، دیوان نقش مهمی دارند)، اما در بخش تاریخی اغلب خبری از دیو نیست. در مقابل، «اژدها» پدیده‌ای است که در بخشهای تاریخی متن نیز همواره دیده میشود. میدانیم که اژدها، بعنوان مار بزرگ، حتی در متون معمولی و غیراساطیری نیز بکاررفته و بنابراین حضور آن در بخشهای تاریخی استبعاد و غرابت چندانی ندارد.

۳. تغییر شکل نیروهای اهریمنی

یکی از مهمترین خصایص نیروهای اهریمنی این است که این پدیده‌ها در قید قواعد معمول عالم طبیعت نیستند؛ اصل کلی دربارهٔ این نیروها این است که ظاهر واقعی شان، درست مانند ذات و باطنشان، کریه و ناپسند است، اما آنها، اگر ضرورت حکم کند، میتوانند تغییر ماهیت داده و بشکلی غالباً فریبکار و دلخواه ظاهر شوند. در چنین بستری است که جادو (جادوگر)، که علی‌القاعده بسیارزشت است، مثلاً بشکل زنی فریبا وارد داستان میشود تا قهرمان را بفریبد. این فریب، چنانکه انتظار میرود، دوام ندارد و در بزنگاه قصه، احتمالاً تحت تأثیر یک نیروی ایزدی، ناگهان به هیئت اصلی بازمیگردد و در حصول به مراد ناکام میماند. البته چنانکه خواهیم دید، الگوهای دیگری نیز در این تغییر ظاهر دیده میشود؛

بهرحال در شاهنامه دیوان و جادوان و ابلیس به اشکال خوالیگر و رامشگر و زن فریبا و گور زیبا و گاه اشکال خصمانه‌ای از قبیل ابر مسلح و ازدهای خشمگین درمی‌آیند:

۱,۳ ظاهر شدن ابلیس در هیئت جوان خوالیگر

در داستان ضحاک ابلیس در هیئت خوالیگر درمی‌آید و از هرگونه مرغ و چهارپا برای ضحاک خورش می‌سازد:

نمودش جز از آفرین گفت و گوی	همید و نبهض حاکم نهاد روی
یکی نامور پاک خوالی گرم...	بدو گفت اگر شاه را در خورم
خورش گریب آورد یکی بجای	زهرگوش و از مرغواز چارپای
بدان تا کند پادشاه را دلیر	به خورش پیر و در برسان شیر

(ج ۴۹/۱: ب ۱۲۹ به بعد)

۲,۳ پزشک

ابلیس، باز هم در همان داستان ضحاک، به شکل پزشکی بر او ظاهر میشود تا راه آرام کردن ماران را به او نشان دهد (نگاه کنید به بخش «اعمال جادوان»).

۳,۳ ظاهر شدن دیوی به هیئت رامشگر

وقتی کیکاووس، هنگام میگساری، زبان به خود ستایی گشاده، دیوی به هیئت رامشگر، به نزدش می‌آید و به توصیف مازندران و سرسبزی آن می‌پردازد. شاه آنچنان شیفته میشود که سرانجام بدانجا لشکرکشی میکند:

چو رامشگری دیو زی پرده‌دار	بیامد که خواهد بر شاه بار
چنین گفت کز شهر مازندران	یکی خوش‌نوازم ز رامشگران...
به بربط چو بایست بر ساخت رود	برآورد مازندران‌ی سرود
که مازندران شاهرا یاد باد	همیشه بر و بومش آباد باد

(ج ۴/۲: ب ۱۸ به بعد)

۴,۳ ظاهر شدن دیو بشکل غلامی زیبا

ابلیس روزی دیوان را گرد می‌آورد و میگوید باید دیوی داوطلب شده جان کیکاووس را بیراه کند تا دیوان دیگر از وی بیا ساینند. یکی از دیوان خود را به شکل غلامی زیبا بر کیکاووس ظاهر میکند و او را برای رفتن به آسمان تحریک میکند:

۱- در این مقاله، هنگام ارجاع به شاهنامه، از این الگو استفاده کرده‌ایم؛ عدد نخست (راست) شماره جلد و عدد دوم (چپ) شماره صفحه است. شماره ابیات نیز بعد از این اعداد ذکر شده است.

یکی دیو دژخیم بر پای خاست
چنین گفت کین نغز کاری مراست
غلامی برآراست از خویش تن
سخنگوی و شایسته‌ی انجمن
(ج ۹۴/۲: ۳۶۳-۴)

۵.۳ ظاهرشدن جادوگر در هیئت زنی زیبا

الف) در هفتخان رستم، پیرزن جادوگر در هیئت زنی زیبا ظاهر میشود و خوانی میگسترده. رستم بر خوان مینشیند و پس از رفع گر سنگی جامی مینوشد و به شکرانه، نام یزدان را بزبان میراند. زن جادوگر با شنیدن نام یزدان تیره و سیاه میشود. رستم متوجه میشود و او را با شمشیر به دونیم میکند.

به گوش زن جادو آمد سرود
همان چامه‌ی رستم و زخم رود
بیاراست خود را بسان بهار
و گر چند زیبا نبودش نگار
بر رستم آمد پر از رنگ و بوی
بپرسید و بنشست نزدیک اوی...
سیه گشت چون نام یزدان شنید
تهمتن سبک چون برو بنگرید
بینداخت از باد خم کمند
سر جادو آورد ناگه به بند
(ج ۳۰/۲: ب: ۴۰۵ به بعد)

ب) مشابه اتفاقی که در هفتخان رستم دیدیم در هفتخان اسفندیار نیز رخ میدهد؛ پیرزنی جادوگر در هیئت زنی زیبا ظاهر میشود و جامی پر از می به پهلوان میدهد تا او را مستکند. اسفندیار رنجیری را که زرتشت از بهشت آورده و بر بازوی او بسته بود، پنهانی بر گردن وی میاندازد. زن جادوی بار دیگر خود را به هیئت شیری درمیآورد و سرانجام پهلوان او را با شمشیر تباه میکند:

زن جادو آواز اسفندیار
چو بشنید شد چون گل اندر بهار...
بسان یکی ترک شد خوبروی
چو دیبای چینی رخ، از مشک موی
بیامد به نزدیک اسفندیار
دو رخ چون گلستان و گل در کنار
(ج ۲۳۸/۵: ب: ۲۰۷ به بعد)

۶.۳ درآمدن زن جادو به شکل شیر

نگاه کنید به بخش پیش (ظاهرشدن جادوگر در هیئت زن فریبا/ بخش ب)

۷.۳ درآمدن دیو به شکل سنگ

پس از آن که رستم، جنگکنان خود را به شاه مازندران میرساند نیزه‌ای بر کمر بند او میزند تا او را از روی اسب سرنگون کند؛ ناگهان شاه خود را به پاره‌ای سنگ تبدیل میکند:
یکی نیزه زد بر کمر بند اوی
جدا کردش از جای پیوند اوی

شد از جادوی تنش یکپاره کوه از ایران بر او بر نظاره گروه
(ج ۵۹/۲: ب ۸۰۸-۸۰۷)

۸.۳ درآمدن دیو به هیئت ابری مسلح

پس از آنکه شاه مازندران خود را به شکل سنگی درمیآورد، رستم سنگ را به دوش میکشد و تا سراپردهٔ ایرانیان میآورد. رستم به شاه مازندران میگوید اگر از شکل سنگ بیرون نیایی، با تبر، تکه‌تکه‌ات خواهیم کرد؛ ناگهان شاه مازندران از هیئت سنگ درآمده و خود را به شکل ابری کلاه بر سر و خفتان در بر درمیآورد. سرانجام با دستور کیکاووس او را پاره‌پاره میکنند:

بدو گفت گرا یدون که پیدا شوی بگردی ازین تنبل و جادوی
وگرنه به پولاد تیر و تبر بجرم همه سنگ را سربسر
چو بشنید شد چوی یکی پاره ابر بسر برش پولاد و یر تنش گبر
(ج ۶۰/۲: ب ۶-۸۲۴)

۹.۳ درآمدن در هیئت گوری زیبا

الف) در بارگاه کیخسرو مجلس بزمی برپاست؛ گله‌دار اسبان شاهی به شکایت نزد شاه می‌آید و میگوید گوری میان گله آمده اسبان را میکشد. کیخسرو رستم را به یاری می‌طلبید؛ رستم در جستجوی گور اسب‌شکن، درمی‌یابد که او اکوان دیو است که خود را به شکل گوری زیبا درآورده است:

بدانست رستم که آن نیست گور ابا او کنون چاره باید، نه زور
جز اکوان دیو این نشاید بدن ببايستش از باد تیغی زدن
(ج ۲۸۹/۳: ب ۴۶-۴۵)

ب) در نخچیرگاه گوری بسیار زیبا نظر بهرام را جلب میکند؛ بهرام بدنبال گور میتازد تا به کاخی زیبا میرسد. زنی زیباروی جادو، که بر تخت نشسته و پرستندگان زیادی در خدمتش حاضرند، با او به گفتگو مینشیند و او را علیه هرمزشاه می‌شوراند:

یکی گور دید اندر آن مرغزار کز آن خوب تر کس نبیند شکار...
گرازنده بهرام و تازنده گور ز گر مای آن دشت تفسیده هور
از آن دشت بهرام چون بنگرید یکی کاخ پرمایه آمد پدید...
نشسته بروبر زنی تاجدار به بالای سرو و به رخ چون بهار
(ج ۵۸۴/۷: ب ۱۴۲۱ به بعد)

۱۰.۳ دختر گریان

پس از آن که خسرو پرویز، در طی نامه‌ای، دختر قیصر را خواستگاری میکند، قیصر برای آزمودن نمایندگان ایرانی به طلسم‌سازان دستور می‌دهد تا طلسمی بسازند. آنان دختری گریان، و در اطراف وی انبوهی از کنیزکان جادویی، تدارک می‌بینند؛ دختر، بی‌آنکه اعضایش تکان بخورد، هر لحظه دست برداشته اشک‌هایش را پاک میکند. آنگاه قیصر به گسته‌م می‌گوید: پس از عروسی شوی او مرده و از آن پس، همواره، در حال گریه است. پس به نزدش برو شاید با سخن تو آرام گیرد، اما سخنش اثری ندارد. سپس شاپور را بدانجا فرستاد پند او نیز مؤثر نیفتاد؛ سرانجام خراد در دیدار با دختر، از خاموشی کنیزکان و اشک مستقیم او، درمی‌یابد که با طلسمی جادویی روبروست:

بفرمود قیصر به نیرنگ‌ساز	که پیش آرد اندیشه‌های دراز
بسازند جایی شگفتی طلسم	که کس باز نشناسد او را ز جسم
نشسته زنی خوب بر تخت ناز	پس از شرم با جامه‌های طراز
از این‌سو و از آن‌سو پرستندگان	پس پشت و پیش اندرون بندگان
نشسته بران تخت بی‌گفت و گوی	به گریان زنی ماند آن ماه‌روی...

(ج ۱۰۵/۸: ب ۱۳۸۱ به بعد)

۱۱.۳ توضیح و تکمله

یادآوری این نکته ضروری است که یک نمونه دیگر نیز از این تغییر شکله‌ها در شاهنامه وجود دارد که لاجرم باید آن را از مقوله نیروهای اهریمنی جدا کرد؛ زیرا این تغییر شکل مربوط به فریدون است که اساساً ارتباطی به نیروهای شر ندارد، بلکه به تعبیری نماد پادشاه عادل و فرخ سرشت است. بهر حال در ضمن داستان فریدون می‌بینیم که وی برای آزمودن پسرانش، خود را به شکل اژدها درمی‌آورد تا دلیری و هنرمندی و پایداری ایشان را بیازماید:

بیامد بسان یکی اژدها	کزو شیر گفتی نیابد رها
خروشان و جوشان به جوش اندرون	همی از دهانش آتش آمد برون
چو هر سه پسر را به نزدیک دید	بگرد اندرون کوه تاریک دید
برانگیخت گرد و برآورد جوش	جهان گشت از آوازه او پرخروش...
فریدون فرخ چو بشنید و دید	هنرها بدانست و شد ناپدید

(ج ۱۰۳/۱: ب ۲۲۳ به بعد)

۴. اعمال و آثار جادوان

۱.۴ غیب شدن

از دیگر اعمال ویژه جادوان، که شعبه‌ای از همان تصرف در عالم واقع و جادوگری است، ناپدید شدن است؛ این جادوان، در شرایط بحرانی، از چشم بیننده ناپدید میشوند، اما سرانجام بدلیلی، بعضاً ایزدی و بعضاً مادی، آشکار میشوند و چون نمیتوانند دیگر بار غیب شوند کشته میشوند. نمونه‌هایی از این قضیه در شاهنامه دیده میشود:

الف) رخس، در هفتخان، با کوفتن سم و کشیدن شیهه رستم را از خواب بیدار و از آمدن اژدها آگاه میکند، اما اژدها از نظر رستم ناپدید میشود. رستم خشمگین میشود و با خود عهد میکند اگر رخس بار دیگر او را از خواب برآرد سرش را از تن جدا کند، اما در بار سوم اژدها به خواست یزدان مجال ناپدید شدن نمیابد (سرانجام رخس به کمک رستم آمده اژدها را میکشد):

سوی رخس رخشنده بنهاد روی	دوان اسپ شد سوی دیهیم جوی
تهمت چو از خواب بیدار شد	سر پر خرد پر ز پیگار شد
به گرد بیابان یکی بنگرید	شد آن اژدهای دژم ناپدید...
چنان ساخت روشن جهان آفرین	که پنهان نکرد اژدها را زمین
بدان تیرگی رستم او را بدید	سبک تیغ تیز از میان برکشید

(ج ۲۷/۱: ب ۳۴۴ به بعد)

ب) رستم، بفرمان کیخسرو، سه روز به جستجوی گور طلایی میپردازد و روز چهارم گور را مییابد. رستم با رخس بسوی او حرکت میکند و ابتدا قصد میکند او را با تیر بزند، اما با خود میاندیشد اگر او را زنده به نزد شاه ببرد بهتر است؛ پس کمند حلقه میکند و میاندازد در همان لحظه گور از چشم وی ناپدید میشود:

سه روزش همی جست در مرغزار	همی کرد برگرد اسپان شکار
چهارم بدیدش گرازان به دشت	چو باد شمالی برو بر گذشت...
بینداخت رستم کیانی کمند	همی خواست کارد سرش را به بند
چو گور دلاور کمندش بدید	شد از چشم او ناگهان ناپدید

(ج ۲۹۱/۳: ب ۳۷ به بعد)

در ادامه گور، دیگر بار، بر رستم آشکار میشود، اما چون رستم تیر در کمان میگذارد و کمان میکشد گور ناپدید میشود:

همانکه پدید آمد از دشت باز	سپهبد برانگیخت آن تندباز
----------------------------	--------------------------

کمان را به زه کرد و از باد اسپ بینداخت تیری چو آذرگشسپ
چنو آن کمان کیان درکشید دگرباره شد گور ازو ناپدید
(همان‌جا: ب ۴۹، به بعد)

ج) ابلیس، آنگاه که کتف ضحاک را میبو سد، ناگهان در زمین ناپدید می‌شود (این ابیات را در ادامه، ذیل «برآوردن ماران از دوش ضحاک» آورده‌ایم).

نمونه‌ای دیگر از این ناپدید شدن در شاهنامه وجود دارد که البته مستقیماً مربوط به جادوان نیست، ولی بهر حال متأثر از همان نیروهای اهریمنی و جادوی است. آنجا که افرا سیاب از چنگ هوم گریخته در دریاچه چیچست ناپدید می‌شود (البته وی سرانجام با شنیدن صدای برادرش، گرسیوز، از آب بیرون می‌آید و کیخسرو با شمشیر سر او را از تن جدا می‌کند):

ز خواهش بر او سست کردم کمند چو آمد بر آب بگشاد بند
به آب اندر است او کنون ناپدید پی او ز گیتی نباید برید
(ج ۳۱۹/۴: ب ۶-۲۳۱۵)

۲.۴ ایجاد برف، سرما، ابر، آتش و باران تیر به مدد جادو

الف) سرو، شاه یمن، برای از میان بردن فریدون بمدد جادوگران سرمایی سخت ایجاد می‌کند، اما پسران فریدون به تعلیم پدر آن افسون را باطل می‌کنند. سرو، صبح، به آنجا می‌آید بدان امید که آنها از سرما یخزده و زیر برف مدفون شده باشند، اما آنها را در آنجا سالم می‌بیند:

برون آمد از گلشن خسروی بیاراست آرایش جادوی
برآورد سرما و باد دمان بدان تا سر آید بریشان زمان
چنان شد که بفسرد هامون و راغ بسر برنیارست پرید زاغ
(ج ۱۰۱/۱: ب ۷-۱۹۵)

ب) در عهد کیخسرو در جنگ‌هایی که با توران درمی‌گیرد، تورانیان به جادو متوسل می‌شوند. ترکی بازور نام که فنون جادویی میداند، بدستور پیران، برف و سرما بر لشکر ایران فرومیبارد، آنچنانکه دست سپاهیان بر نیزه و شمشیر یخ می‌زند و از کار بازمی‌ماند. سرانجام بازور جادوگر بدست رهام از بین می‌رود و هوا آرام می‌شود:

چنین گفت پیران به افسون‌پژوه کز ایدر برو تا سر تیغ کوه
یکی برف و سرما و بادی دمان بریشان برآور هم اندر زمان...
چو بازور بر شد به که در زمان برآمد یکی باد و برف ژیان

همه دست نیزه‌گذاران ز کار فروماند از برف و از کارزار
(ج ۱۲۷/۳: ب ۳۵۳ به بعد)

ج) چون ساوه شاه از لابه کردن در نزد بهرام چوبین نتیجه نمیگیرد به جادو متوسل میشود؛
او آتشی در هوا میاندازد و پس از آن ابری سیاه نمودار میشود که از آن باران تیر میبارد:
همه جادوان جادویی ساختند همی در هوا آتش انداختند
برآمد یکی باد و ابری سیاه همی تیر بارید ازو بر سپاه
(ج ۵۳۴/۷: ب ۸۳۸-۹)

۳,۴ نگاه زهرآگین

برخی از ملازمان انوشیروان، بر مهبود، وزیر او رشک میبرند؛ زروان حاجب، یکی از این
ملازمان، از دوست جهودش میخواهد تا با نگریستن در ظرف شیری که پسران مهبود برای
شاه میبرند، آنرا زهرآگین کند. جهود خواسته زروان را برآورده میکند. زروان نزد شاهی رود
و از ویمیخواهد که بدون چاشنی غذا را میل نکند، زیرا آشپز زهر در شیر ریخته است. پس
شاه به آن دو جوان فرمان میدهد که شیر را بنوشند؛ آنها شیر را نوشیده، در دم جان
میسپارند:

جوان زان خورش زود بگشاد روی نگه کرد زروان ز دور اندروی
همیدون جهود اندرو بنگرید پس آمد چو رنگ خورشها بدید،
چنین گفت از آن پس به سالار بار که آمد درختی که کشتی به بار!
(ج ۲۲۴/۷: ب ۱۶۳۳-۵)

۴,۴ گمراه کردن آدمیان

الف) ابلیس در هیئت جوانی خیرخواه پیش ضحاک میرود و او را به کشتن پدر تشویق
میکند. سرانجام ابلیس در راه پدر ضحاک چاهی میکند و او را به قتل میرساند:

زمانه برین خواجه سال خورد همی دیر ماند، تو اندر نورد
بگیر این سر مایه ورگاه اوی تو را زبید اندر جهان جاه اوی...
برآورد وارونه ابلیس بند یکی ژرف چاهش به ره بر بکند
سر تازیان مهتر نامجوی شب آمد سوی باغ بنهاد روی
چو آمد به نزدیک آن ژرف چاه یکایک نگون شد سر بخت شاه
(ج ۴۷/۱: ب ۹۵ به بعد)

ب) ابلیس بار دیگر، پس از برآمدن ماران بر دوش ضحاک، بصورت پزشکی به نزد وی
میرود و میگوید برای دفع آن ماران باید مغز جوانان را به خوردشان دهند:

بسان بزشکی پس ابلیس تفت
بدو گفت کین بودنی کار بود
خورش ساز و آرامشان ده به خورد
بجز مغز مردم مده‌شان خورش
به فرزانی نزد ضحاک رفت
بمان تا چه گردد، نباید درود
نشاید جز این چاره‌یی نیز کرد
مگر خود به‌میرند از این پرورش
(ج ۵۰/۱: ۴-۱۶۱)

ج) در داستان کیکاوس دیوی در هیئت نوازنده‌ای چیره‌دست بر وی آشکار می‌شود و از زیباییهای مازندران تعریف میکند و او رامیفریبد تا به جنگ با دیوان مازندران برود و آنجا را تصرف کند:

چو رامشگری دیو زی پرده‌دار
چنین گفت کز شهر مازندران
که مازندران شاهرا یاد باد
چو کاووس بشنید ازو این سخن
دل رزم‌جویش ببست اندر آن
بیامد که خواهد بر شاه بار
یکی خوش‌نوازم ز رامشگران...
همیشه برو بومش آباد باد...
یکی تازه اندیشه افگند بن
که لشکر کشد سوی مازندران
(ج ۴/۱: ۱۸ به بعد)

د) دیوی خود را بشکل غلامی زیبا درمی‌آورد و کیکاوس را تحریک میکند تا به آسمان رفته و راز آن را دریابد:

چنین گفت کین فرّ زیبای تو
چه دارد همی آفتاب از تو راز؟
چگونه‌ست ماه و شب‌وروز چیست؟
دل شاه از آن دیو بیراه شد
همی چرخ گردان سزد جای تو...
که چون گردد اندر نشیب و فراز؟
برین گردش چرخ سالار کیست؟
روانش از اندیشه کوتاه شد
(ج ۹۵/۲: ۳۶۷ به بعد)

۵.۴ برآوردن ماران بر دوش ضحاک

ابلیس، پس از کشتن پدر ضحاک، در هیئت خوالیگری بر وی ظاهر می‌شود و اولین بار از گوشت برای او غذاهای خوشمزه می‌سازد. ابلیس، سپس از ضحاک درخواست می‌کند که اجازه دهد تا بر کتفش بوسه زند. پس از بوسه ابلیس دو مار از کتف‌های ضحاک برمی‌آید: بفرمود تا دیو چون جفت اوی
بیوسید و شد در زمین نا پدید
دو مار سیاه از دو کتفش برست
همی بوسه زد از بر سفت اوی
کس اندر جهان این شگفتی ندید
غمی‌گشت و از هرسویی چاره جست
(ج ۵۰/۱: ۶-۱۵۴)

د) زن جادوی فریبا، که بهرام پس از تعقیب گور به او رسیده، بهرام را مجاب میکند که بر پادشاه بشورد؛ زیرا پادشاه توران و ایران او خواهد بود:

بدو گفت پیروزگر باش! - زن - همیشه شکم ییادل و رای زن
چو بهرام از آن گلشن آمد برون تو گفستی همی‌بارد از چشم خون
منش دیگر و گفت و پاسخ دگر تو گفستی بگردون برآورد سر
(ج ۵۸۶/۷: ب ۲-۱۴۵۰)

ه) پس از آن که بهرام چوبین با چاقوی قلون از پای درمی‌آید خواهرش، گردیه، با گریه و زاری می‌گوید نباید به شاه بیوفایی میکردی؛ بهرام در پاسخ یادآوری میکند که فریب دیوان را خورده است. بهرام ضمناً نمونه‌هایی از بیراهی دیوان را، درباب جمشید و کیکاووس یادآوری میکند:

همی‌پند بر من نبند کارگر ز هرگونه چون دیو بد راهبر
نبند خسروی برتر از جمشید کز و بود گیتی به بیم و امید
کجا شد به گفتار دیوان ز راه جهان کرد بر خویشتن بر سیاه
همان نیز بیدار کاووس کی جهاندار نیک‌اختر و نیک‌پی
تبه شد به گفتار دیو پلید شنیدی بدیها که او را رسید...
مرا نیز هم دیو بیراه کرد بد آن بد که بیراه ناگاه کرد
(ج ۲۰۳/۸: ب ۲۶۶۳ به بعد)

۶.۴ خبرچینی

روزی زرتشت گشتاسپ را از دادن باژ به ارجاسپ تورانی منع میکند و گشتاسپ می‌پذیرد. نره‌دیوی خبر به ارجاسپ می‌برد که گشتاسپ دین نو پذیرفته و از دادن خراج منصرف شده است و قصد جنگ دارد. ارجاسپ با شنیدن این خبر بیمار میشود:

پس آگاه شد نره‌دیوی ازین هم اندر زمان شد سوی شاه چین
بدو گفت کای شهریار جهان جهان یکسره از کهانو مهان
به جای آوریدند فرمان تو نتابد کسی پیش پیکان تو
مگر پور لهراسب گشتاسپ‌شاه که آرد همی سوی ترکان سپاه
(ج ۸۵/۵: ب ۹۲ به بعد)

۷.۴ طلسم جادویی در خواب

پس از آن که بهرام چوبین با درخواست ساوه‌شاه مبنی بر صلح و آشتی موافقت نمیکند، خواب می‌بیند که از ساوه شکست خورده و از او زنهار می‌خواهد. پری‌شان از خواب می‌پرد و با خویشتن می‌اندیشد که آیا با ساوه آشتی کند یا نه؟ سرانجام تصمیم می‌گیرد که

خوایش را نادیده پندارد و با ساوه شاه نبرد کند. پس از پیروزی جادوگری را که به اسارت درآورده‌اند، به نزد بهرام می‌آورند. بهرام از او می‌پرسد هنر تو چیست؟ می‌گوید: من به خواب افراد می‌روم و آنان را ترسان یا امیدوار می‌کنم، همانطور که در خواب بر تو وارد شدم و وانمود کردم که سپاه تو شکست خورده و تنها مانده‌ای تا بدینو سیله تو را به صلح را ضی کنم:

چنین داد پاسخ که جادوام	ز مردی و از مردمی یکسوام
هر آنکه که سالار باشد به جنگ	بکار آیمش چون بود کار تنگ
به شب چیزهایی نمایم به خواب	که آهستگان را کنم پرشتاب
ترا من نمودم شب آن خواب بد	بدانگونه تا بر سرت بد رسد

(ج ۵۴۲/۷: ب ۹۳۱-۹۲۸)

۸.۴ نفوذ ناپذیری سلاح بوسیله جادو

افراسیاب سلاح فرزندش شیده را بوسیله جادو نفوذناپذیر میکند تا سلاح هیچ‌یک از ایرانیان در آن کارگر نباشد (سرانجام کیخسرو با یاری فره ایزدی شیده را از پای درمی‌آورد):

سالمی‌حش پدر کرده از جادویی	ز کژی و تارّ و از بدخوی
بران جوشن و خود پولادسر	نباشد سلیح شما کارگر

(ج ۲۰۵/۴: ب ۶-۵۴۵)

۹.۴ از بین بردن فره ایزدی

در شاهنامه چند نمونه وجود دارد که در آنها، فره ایزدی شاهان، بدلائل اخلاقی از ایشان جدا می‌شود؛ ممکن است در ابتدا اینطور بنظر برسد که این امر، مستقیماً، ربطی به نیروهای اهریمنی ندارد، اما اگر بعلم این مسئله توجه کنیم می‌بینیم که در همه موارد گناهی بزرگ رخ داده و منجر به جدایی فره ایزدی شده است؛ گناهی از قبیل کبر و غرور و ثروت‌اندوزی و بی‌عدالتی و امثال اینها. باید بخاطر داشته باشیم که این ویژگیها در دین زردشتی از ردایل اخلاقی محسوب می‌شوند و بنابراین پیوستگی نزدیکی با اهریمن و دیوان دارند. نمونه‌های برگشتن فره ایزدی در این موارد دیده می‌شود:

الف) جمشید، از روی غرور تکبر و خویش‌نبینی، به بزرگان و لشکریان می‌گوید که همه هنرها از من پدید آمده و حتی هوش و جان شما نیز از من است. این خیال باطل باعث می‌شود تا فره ایزدی از او برگردد و مردم نیز از او روی برگردان شوند:

چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویش‌تن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم چنان ست گیتی کجا خواستم...
همه موبدان سر فگند هذگون چرا کس نیارست گفتن، نه چون
چو این گفته شد فر یزدان ازوی بگشت و جهان شد پر از گفتگوی
(ج ۴۵/۱: ب ۶۵ به بعد)

(ب) نوذر، برخلاف پدر، به ستم و بیداد و جمع‌آوری ثروت پرداخته، کشور را به ناامنی و آشوب میکشاند. این عوامل باعث دور شدن فره ایزدی از او میشود، اما سرانجام زال، با پندواندزهای خود، موجبات بازگشت آن را فراهم میکند:

ز بیدادی نوذر تاجور که برخیره گم کرد راه پدر
جهان گشت و یران ز کردار اوی غنوده شد آن بخت بیدار اوی
نگردد همی بر ره بخردی از او شد فره ایزدی
(ج ۲۸۷/۱: ب ۳۰-۲۸)

(ج) پس از آن که اسفندیار با ترفند گشتاسپ برای بستن دست رستم به سیستان میرود و در آنجا کشته میشود، پشتون گشتاسپ را توبیخ کرده و از دور شدن فره ایزدی سخن بمیان می‌آورد:

تو زین با تن خویش بد کرده‌یی دم از شهر ایران برآورده‌یی
ز تو دور شد فره و بخردی بیابی تو بادافره ایزدی
(ج ۴۲۹/۵: ب ۵-۴۲۴)

۱۰.۴ پیشگویی

آیین گشسپ، در پی تعقیب خسرو پرویز، آینده خود را از پیرزنی فالگیر، ظاهراً با خصایص جادوانه، می‌پرسد. پیرزن می‌گوید: مردی که همراه توست، تو را خواهد کشت. آیین گشسپ نامه‌ای به هرمزد مینویسد و از او میخواهد که این مرد را زندانی یا تباه سازد. در بین راه مرد نامه را میخواند و از موضوع باخبر میشود. برمیگردد و آیین گشسپ را در خیمه‌اش میکشد:

همی گفت با پیرزن راز خویش نهان کرده از هر کس آواز خویش
میان اندرون مرد کو را زشاه رهانید و با او بیامد براه
به پیش زن فالگو برگذشت به مهتر نگه کرد و اندر گذشت
بدو پیرزن گفت کین مرد کیست که از زخم او بر تو باید گریست
پسندیده هوش تو بر دست اوست که مه مغز بادش به تن در مه پوست

(ج ۶۱۹/۷: ب ۸-۱۸۱۴)

۱۱,۴ از پادر آوردن رویین تن به تیر گز

رستم براهنمایی سیمرغ شاخه‌ای از درخت رز جدا میکند و تیری دوشاخ با آن میسازد و سرانجام اسفندیار رویین تن را با همان تیر از پای درمیآورد:

تیر بر چشم اسفندیار	برانسان که سیمرغ فرموده بود
بزد تیر بر چشم اسفندیار	سیه شد جهان پیش آن نا مدار
خم آورد بالای سر و سهی	ازو دور شد دانش و فرهی
نگون شد سر شاه یزدان پرست	بیفتاد چاچی کمانش ز دست

(ج ۴۱۲/۵: ب ۴-۱۳۸۱)

۵. خروج نیروهای اهریمنی از داستان (نبرد با نیروهای اهریمنی)

۱,۵ جنگ سیامک با دیوان

سیامک، پسر کیومرث، سپاهی گرد میآورد و با بچه اهریمن درگیر میشود. خروزان دیو در نبرد سیامک را میکشد:

پذیره شدش دیو را جنگجوی	سپه را چو روی اندر آمد بروی
سیامک بیامد برهنه‌تنا	برآویخت با دیو آهرمنا
بزد چنگ وارونه دیو سیاه	دو تا اندر آورد بالای شاه
فکند آن تن شاه زاده به خاک	به چنگال کردش کمرگاه چاک
سیامک به دست خروزان دیو	تبه گشت و ماند انجمن بی خدیو

(ج ۲۳/۱: ب ۳۵-۳۱)

۲,۵ جنگ هوشنگ با دیوان

هوشنگ، پسر سیامک، به انتقام خون پدرش سپاهی بزرگ برای جنگ با دیو آماده میکند. سپاهیان هوشنگ با دیوان درگیر میشوند و هوشنگ نیز با دیو سیاه درمیافتد و سرانجام سرش را از تن جدا میکند:

به هم درفتادند هر دو گروه	شدند از دد و دام دیوان ستوه
بپازید هوشنگ چون شیر چنگ	جهان کرد بر دیو نستوه تنگ
کشیدش سراپای یکسر دوال	سپهید برید آن سر ناهمال

(ج ۲۵/۱: ب ۶۵-۶۳)

۳,۵ جنگ طهمورث با اهریمن

دیوان از فرمان طهمورث، پسر هوشنگ، سرپیچی کرده با سپاهی گران به او حمله میکنند؛ مردان طهمورث با آنان رودرو میشوند و طهمورث به نیروی تن، عده‌ای از ایشان

را میکشد و عده‌ای را بند میکند. دیوان اسیر شده متعهد میشوند که او را خط و هنر بیاموزند:

یکایک برآراست با دیو جنگ	نبد جنگشان را فراوان درنگ
از ایشان دو بهره به افسون بیست	دگرشان به گرز گران کرد پست
کشیدندشان خسته و بسته خوار	به جان خواستند آن زمان زینهار
که مارا مکش تا یکی نو هنر	بیاموزنیمت که آید به بر...
نبشتن به خسرو بیاموختند	دل را چو خورشید بفروختند

(ج ۳۷/۱: ب ۴۲-۳۶)

۴.۵ جنگ سام با دیوان مازندران

سام در گفتگو با منوچهر، و در وصف نبردهایش در گرگساران، از کارزار خود با دشمنان و انبوهی سپاه ایشان و دلاوری پهلوان سپاه خصم، که به تعبیر شاهنامه از دیوان بوده‌اند، چنین میگوید:

وزان گرگساران جنگاوران	وزان نره‌دیوان مازندران
بپرسید بسیار و تیمار خورد	سپهید سخن یک به یک یاد کرد...
همه پیش من جنگجوی آمدند	چنان خیره و پوی‌پوی آمدند
سپه جنب‌جنبان شد و روز تار	پس اندر فراز آمد و پیش غار...

(ج ۲۲۳/۱: ب ۸۷۸ به بعد)

۵.۵ جنگ کیکاووس با دیوان مازندران

کیکاووس، در ماجرای لشکرکشی به مازندران، گیو را به قتل و غارت مردم مازندران میفرستد؛ شاه مازندران از دیو سپید یاری میخواهد و دیو سپید خود را بصورت ابری سیاه، که سنگ و چوب از آن میبارد، بر فراز لشکریان ایران نمودار میکند. بسیاری از سپاهیان ایران کشته و عده‌ای نابینا میشوند و کیکاووس و همراهان او نیز به بند کشیده میشوند:

بدو گفت: رو نزد دیو سپید	چنان رو چو بر چرخ گردنده شید
بگویش که آمد به مازندران	به غارت از ایران سپاهی گران...
چنین داد پاسخش دیو سپید	که از روزگاران مشو نامید
بیایم کنون با سپاهی گران	ببرم پی او زمائندران
شب آمد یکی ابر شد بر سپاه	جهان گشت چون روی زنگی سیاه

(ج ۱۵/۲: ب ۱۸۸ به بعد)

در ادامه، رستم راهی مازنداران میشود و بعد از سپری کردن هفتخان، با دیو سپید می‌جنگد (→ ادامه بحث).

۶.۵ جنگ رستم با ارژنگ دیو

رستم، در خان ششم، با دیوان زیادی کارزار میکند و سرانجام پهلوان ایشان، ارژنگ دیو، را از پای درمی‌آورد:

برون آمد از خیمه ارژنگ دیو	چو آمد به گوشش خروش و غریو
چو رستم بدیدش برانگیخت اسپ	بدو تاخت مانند آذرگشسپ
سر و گوش بگرفت بیالش دلیر	سر از تن بکنش بکردار شیر

(ج ۳۸/۲: ب ۴-۵۱۲)

۷.۵ جنگ رستم با دیو سپید

رستم، در خان هفتم، با دیو سپید که خفته است، روبرو میشود؛ از آنجا که کشتن دشمن در خواب جوامردانه نیست، رستم او را بیدار میکند. دیو با سنگی بزرگ به رستم حمله میکند، اما رستم بسرعت، با تیغ، یک دست و پای او را قطع میکند. پس از درگیری طولانی رستم جگرگاه دیو را میشکافد:

بزد دست و برداشتش نره شیر	بگردن برآورد و افکند زیر
فروبرد خنجر دلش بردرید	جگرش از تن تیره بیرون کشید

(ج ۴۳/۲: ب ۱-۵۸۰)

۸.۵ جنگ رستم با جویان دیو

در نبرد میان شاه مازندران و کیکاووس پهلوانی به نام جویان در جنگ با رستم شکست خورده، کشته میشود. شاه مازندران به دیو دستور میدهد که به ایرانیان حمله کند؛ سرانجام رستم وارد میدان شده، جویان را میکشد:

چو آواز جویان به رستم رسید	خروشی چو شیر ژیان برکشید...
بزد نیزه بر بند درع و زره	زره را نمائد ایچ بند و گره
ز زینش جدا کرد و برداشتش	چو بر بابزن مرغ برکاشتش
بینداختش از پشت اسپ در مغاک	دهن پر زخون و زره چاک چاک

(ج ۵۶/۲: ب ۷۶۴ به بعد)

۹.۵ جنگ رستم با اکوان دیو

اکوان دیو به هیئت گوری طلایی ظاهر میشود؛ رستم میخواهد او را زنده بچنگ آورد، اما گور بگونه‌ای جادویی ناپدید میشود. برای بار دوم اکوان دیو به کنار چشمه‌ای می‌آید و رستم

را خفته در آنجا مییابد. اکوان رستم را با تکه‌ای سنگ از زمین جدا کرده و به اوج آسمان میبرد. چون رستم از خواب بیدار میشود، خود را در آسمان مییابد؛ دیو از او میپرسد تو را به کوه بیندازم تا ریزریز شوی یا به دریا که طعمه نهنگان گردی؟ از آنجا که رستم میداند کار دیو وارونه است، کوه را انتخاب میکند. پس دیو او را به دریا میافکند. اکوان برای بار سوم در نزدیکی مرز ایران ظاهر میشود؛ رستم با سرعت او را به بند میکشد و با خنجر سر از تنش جدا میکند:

ز فتراک بگشاد جنگی کمند	بی‌فگند و آمد میانش به بند
بپیچید بر زین و گرز گران	برآهیخت چون پتک آهن‌گران
بزد بر سر دیو چون پیل مست	سر و مغزش از گرز رستم بخت
فرود آمد و آبگون خنجرش	برآهیخت و ببرید جنگی سرش

(ج ۲۹۶/۳: ب ۱۳۲-۱۲۹)

۶. نبرد با اژدها

۱.۶ نبرد سام با اژدهای کشف‌رود

سام که با اژدهای کشف‌رود نبرد کرده این اژدها را چنین توصیف میکند:

چنان اژدها کوز رود کشف	برون آمد و کرد گیتی چو کف
زمین شهر تا شهر پهنای او	همان کوه تا کوه بالای او

(ج ۲۳۲/۱: ب ۹-۹۹۸)

شرح نبرد سام با اژدها، از زبان خودش، چنین است:

مرا کرد پدرود هرکو شنید	که بر اژدها گرز خواهم کشید...
ز بانگش بلرزید روی زمین	ز زهرش جهان شد چودر یای چین
برو برزدم بانگ برسان شیر	چنان چون بود کار مرد دلیر
یکی تیر الماس پیکان خدنگ	بچرخ اندرون راند مش بی‌درنگ...
زدم بر سرش گرزهای گاوچهر	برو کوه بارید گفתי سپهر

(ج ۲۳۲/۱: ب ۱۰۱۰ به بعد)

۲.۶ نبرد رستم با اژدهای بزرگ

در ماجرای لشکرکشی کیکاووس به مازندران و سپس رفتن رستم برای نجات او و لشکرش، که قبلاً به آن اشاره کردیم، رستم، با کمک رخس، اژدهای بزرگ را میکشد:

چو زور تن اژدها دید رخس	کز انسان برآویخت با تاج بخش
بمالید گوش اندرآمد شگفت	بکند اژدها را بدن‌دان دو کتف

بدرید چرمش بدانسان که شیر برو خیره شد پهلوان دلیر
بزد تیغ و بنداخت از تن سرش فرو ریخت چون رود خون از برش
(ج ۲۸/۲: ب ۸-۳۷۵)

۳,۶ نبرد گشتاسپ با اژدهای بیشه فاسقون

اژدهای بیشه فاسقون سالها بصورت گرگی در روم، و در بیشه‌ای بهمین نام، زندگی میکند و کسی یارای برابری با او ندارد. سرانجام قیصر روم از میرین میخواهد این گرگ را بکشد تا دختر خود را به زنی به او دهد. میرین از گشتاسپ، که در روم است، یاری میخواهد. گشتاسپ با آن گرگ میجنگد، گرگ اسب گشتاسپ را میکشد ولی سرانجام گشتاسپ بر وی چیره میشود:

برانسان یکی اژدهای دلیر به کشور بمانند تا سال دیر
برآید جهانی شود زو هلاک چه قیصر مرورا، چه یک مشت خاک
به شمشیر سلمش زدم بر دو نیم سرآمد شما را همه ترس و بیم
(ج ۳۲/۵: ب ۶-۴۲۴)

۴,۶ نبرد گشتاسپ با اژدهای کوه سقیلا

قیصر روم کشتن اژدهای کوه سقیلا را شرط ازدواج دختر خود با اهرن، سردار رومی، قرار میدهد. هیشوی از گشتاسپ میخواهد تا این اژدها را برای اهرن بکشد؛ گشتاسپ برای کشتن این اژدها به کوه سقیلا میرود و سپیده‌دمان بسوی آن اژدها میشتابد و او را از پادرمیآورد:

به شمشیر برد آن زمان دست شیر بزد بر سر اژدهای دلیر
همی ریخت مغزش بر آن سنگ سخت از اسپ اندرآمد گوئی یک بخت
(ج ۳/۵: ۴۳-۵۶۲)

۵,۶ نبرد اسفندیار با اژدهای خان سوم

اسفندیار در خان سوم با اژدهایی روبرو میشود و برای از میان برداشتن او، فرمان میدهد درودگران صندوقی بسازند و سپس آن صندوق را بر گردونه‌ای، که از هرسو تیغ بر آن کار گذاشته بودند و دو اسب آن را میکشیدند، نهاده و خود در آن صندوق می‌نشینند و سرانجام، با لطایف‌الحیل، اژدها را میکشد:

همی جست اسپ از گزندش رها بدم درکشید اسپ را اژدها
فرو برد اسپان و گردون به هم به صندوق درگشت جنگی دژم
به کامش چو تیغ اندرآمد بماند چو دریای سبز از دهانش برفشانند...

به شمشیر مغزش همی کرد چاک همی دود زهرش برآمد ز خاک
(ج ۲۳۳/۵: ب ۱۵۶ به بعد)

۶.۶ نبرد اسکندر با اژدهای سرزمین نرم‌پایان

اسکندر پس از گذر از سرزمین نرم‌پایان به شهری میرسد که مردم آنجا شبها از شهر میگریزند. ایشان ناگزیرند هرشب پنج گاو برای اژدهایی که پشت کوه هست ببرند تا وی به این سوی کوه نیاید. اسکندر به آنها فرمان می‌دهد برای اژدها خوراک نفرستند تا ناچار بدین سوی بیاید. سرانجام، پس از مقداری کش‌وقوس، اسکندر پوست پنج گاو را با نفت و زهر پر میکند و به نزد اژدها میبرد. اژدها به یکدم آنها را میبلعد و میمیرد:

چو از پوست پیوندش آگنده شد بر اندام زهرش پراکنده شد
همه رودگانیش سوراخ کرد به مغز و به پی راه گستاخ کرد...
سپاهی بروبر ببارید تیر بپای آمد آن کوه نخچیرگیر
(ج ۸۴/۶: ب ۸-۱۲۱۵)

۷.۶ نبرد بهرام گور با اژدهای توران‌زمین

بهرام گور در توران به شکار رفته که اژدهایی عجیب و غریب را در شکارگاه میبیند و میکشد:

به نخچیر شد شه‌ریار دلیر یکی اژدها دید چون نره‌شیر
به بالای او موی بد بر سرش دو پستان چن آن زنان بر برش
کمان را بزه کرد و تیری خدنگ بزد بر بر اژدها بیدرنگ
دگر تیر زد بر میان سرش فروز یخت خوناب و زهر از برش
(ج ۴۶۸/۵: ب ۶-۶۷۳)

۸.۶ نبرد بهرام گور با اژدهای قنوج

بهرام گور، کهدر جامه فرستادگان به درگاه شنگل رفته، دلاوریها نشان می‌دهد تا آنجا که شنگل می‌خواهد او را در هند نگهدارد و اگر بهرام نخواهد بماند، کاری کند که او کشته شود؛ بنابراین بهرام را به کشتن اژدهای قنوج برمی‌انگیزد. بهرام به نبرد اژدها رفته او را میکشد:

کمان را بزه کرد و بگزید تیر که پیکانش را داده بد زهر و شیر
بر آن اژدها تیر باران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت...
تن اژدها گشت از آن تیر سست همی خاک را خون و زهرش بشست...
به تیغ و تبرزین بزد گردنش به خاک اندر افکند پیچان تنش

(ج ۵۷۸/۶: ب ۲۱۵۱ به بعد)

۹.۶ نبرد بهرام چوبین با اژدهای کوه چین

اژدهایی در کوه چین ظاهر شده و دختر خاقان را فرومیبرد؛ سرانجام بهرام چوبین به جنگ اژدها رفته او را از پای درمی آورد:

دخندگی بینداخت مرد دلیر دل شیرکپی شد از جنگ سیر
دگر تیر بهرام زد بر سرش فرور یخت چون آب خون از برش
(ج ۱۸۲/۸: ب ۴-۲۳۸۳)

نتیجه گیری

نیروهای اهریمنی از مهمترین مظاهر مابعدالطبیعه در شاهنامه بشمار میروند. این نیروها در قالب‌هایی چون اهریمن، ابلیس، دیو، جادو و اژدها و البته با تغییر شکلهای مدام (در شاهنامه: ۱۲ بار) وارد قصه میشوند و بحرانی بوجود می‌آورند. در شاهنامه تمام این نیروهای شر، سرانجام، با دخالت شاه/پهلوان نیکسروش، که بطریقی نماینده نیروی ایزدی، از میان برداشته میشوند. پهلوانان و شاهانی که به جنگ دیوان میروند همه از میان ایرانیان هستند و این امر با سرچشمه‌های روایی شاهنامه طبعاً متناسب و همخوان است؛ در همین نبرد با دیوان، رستم بیش از دیگران درگیر ماجرا میشود و خصوصاً در ماجرای لشکرکشی کیکاووس به مازندران بارها با دیوان می‌جنگد و ایشان را از پای درمی‌آورد. در بخشهای پایانی شاهنامه، که صبغه‌های تاریخی آن آشکار است، اندک‌اندک از میزان حضور پدیده‌های ماورایی، از قبیل اهریمن و ابلیس و دیو کاسته میشود، ولی گاه، همچنان، اژدهایان و جادوان در متن دیده میشوند. دلیل این امر لابد این است که حضور اژدها و جادوگران مقداری طبیعی تر بنظر میرسیده و غرابت نمونه‌های دیگر را نداشته است (کما اینکه در متون غیر حماسی، از قبیل داستانهای عامه، نیز بارها و بارها میتوانیم نشانه‌های حضور اژدها و جادوگر را مشاهده کنیم).

فهرست منابع

- آفرینش زیانکار، کریستن سن، آرتور، ترجمه احمد طباطبایی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.

- از رنگ گل تا رنج خار، سرامی، قدمعلی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

- اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، عفیفی، رحیم، تهران: توس، ۱۳۷۴.

- برهان قاطع، تبریزی، محمدحسین بن خلف (برهان)، تصحیح محمد معین، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲.
- بندهش (فرنیغ‌دادگی)، ویرایش مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۶۹.
- تاریخ‌نامه طبری، بلعمی، ابوعلی، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش، ۱۳۷۴.
- توتوم و تابو، فروید، زیگموند، ترجمه محمدعلی خنجی، تهران: طهوری، ۱۳۵۱.
- در مدرسه حکیم توس: از ایرانم، از شهرآزادگان، حکیمی، محمود، تهران: قلم، ۱۳۸۰.
- «دیوها در آغاز دیو نبودند»، آموزگار، ژاله، مجله کلک، ۱۳۷۰، شماره سی‌ام، ص ۱۸ به بعد.
- راهنمای زبانهای باستانی ایران، ابوالقاسمی، محسن، تهران: سمت، ۱۳۷۶.
- شاهنامه، بکوشش جلال خالقی مطلق، فردوسی، ابوالقاسم، چاپ چهارم، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱.
- فرهنگ‌نامه شاهنامه، رستگار فسایی، منصور، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱.
- موجودات/هریمنی در شاهنامه فردوسی، صفاری، نسترن، کرج: جام گل، ۱۳۸۳.
- «مینوشناسی/هریمن در اوستا و متون پهلوی»، اکبری مفاخر، آرش، مجله جستارهای ادبی، ۱۳۸۸، شماره ۱۶۷.
- «سازگاری سیمای/هریمن و دیوان در شاهنامه با متون زرتشتی»، حیدری، حسین و محدثه قاسم‌پور، مجله پژوهش‌های ادیبانی، ۱۳۹۴، شماره پنجم.
- یسنا، پورداود، ابراهیم، چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.

- Writer: Mohammad Reza Miri is a graduate of Tajik National State University